

فرهنگ در تجربه و تفکر طالبان

سید بسم الله مهدوی^۱

چکیده

فرهنگ پدیده‌ای است تحول‌پذیر از عوامل مختلف؛ در این میان حکومت و سیاست‌های جریان‌های حاکم تأثیرگذارترین عامل در تحول فرهنگی به حساب می‌آید. این سیاست‌ها می‌تواند فرهنگ را توسعه بخشد و یا به انحطاط کشاند. از سوی دیگر طولانی شدن نزاع‌های خونین قدرت‌طلبی میان احزاب جهادی و گسترش ناامنی در افغانستان زمینه‌ساز ظهور جریانی به نام طالبان گردید. این جریان به سرعت رشد کرد و تا حملات آمریکا به این کشور، بیش از ۹۰٪ خاک این سرزمین را در کنترل داشت. حال با این مسئله مواجه می‌شویم که فرهنگ در تجربه و تفکر طالبان چه سرنوشتی داشته و طالبان چه معامله‌ای با مؤلفه‌های فرهنگی نموده است. از این مسئله به این سؤال می‌رسیم که پیامدهای سلطه‌ی فکری و نظامی طالبان بر حوزه‌ی فرهنگ چه بوده است؟ پاسخ احتمالی که به پرسش مذکور داده شد این بود که: طالبان مواجهه‌ی خصمانه‌ی با آموزش جدید، رسانه و هنرهای تجسمی داشته و در مجموع انحطاط فرهنگی از مهم‌ترین پیامدهای این سلطه بوده است. بررسی‌های ما نیز به این نتایج ختم شد که طالبان بسیاری از مدارس جدید و دانشگاه‌ها را تعطیل نموده و موضوعات و مضامین دروس باقی‌مانده را نیز دست‌کاری نمود؛ تلویزیون، سینما، موسیقی، نقاشی و... را حرام اعلام نموده و با متخلفین برخورد کرد.

واژگان کلیدی

فرهنگ، طالبان، آموزش جدید، رسانه، هنر.

^۱. دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی (جامعه المصطفی العالمیه).

مقدمه

طالبان یک جنبش بنیادگرای اهل سنت است که از نظر فکری وابسته به مکتب سختگیر دیوبند می‌باشد. این جنبش به دنبال گسترش ناامنی ناشی از جنگ قدرت در افغانستان به وجود آمده و با شعار شریعت گرایی و تأمین امنیت بخش اعظم این کشور را به تصرف در آورد؛ و تا حمله‌ی نظامی آمریکا و سقوط امارت اسلامی طالبان حکومتش پایدار بود. طالبان در دوران حکومت خویش اقدامات زیادی را در حوزه‌ی سیاسی، اجتماعی و... انجام داد. اگر از تأمین نسبی امنیت بگذریم، عمده‌ی اقدامات دیگر آن‌ها منفی بوده و از آنجایی که بنام اسلام صورت می‌گرفت، حیثیت اسلام را در جهان امروزی به چالش می‌کشید؛ از قتل و کشتار مردم بی‌گناه و به‌ویژه هزاره‌های شیعه مذهب گرفته تا شهادت رهبران جهادی و قتل رئیس‌جمهور دولت کمونیستی؛ از پایمال نمودن حقوق بشر، قوانین بین‌المللی و قتل دیپلمات‌های خارجی تا افزایش کشت خشخاش، تولید تریاک و نابودی مزارع اقوام غیر پشتون؛ از نادیده گرفتن حقوق سیاسی اقلیت‌ها تا فروش زنان و دختران آن‌ها به بنیادگرایان عرب، پاکستانی و... اما در اینجا مسئله‌ی ما ردیابی سیاست‌ها و عملکردهای فرهنگی این گروه بوده و به دنبال کشف وضعیت فرهنگی افغانستان در قلمرو حاکمیت طالبان و چگونگی مواجهه‌ی این گروه با مسائل فرهنگی هستیم.

بر اساس این مسئله، سؤال اصلی تحقیق این است که: پیامدهای سلطه سیاسی و فکری طالبان بر افغانستان در حوزه فرهنگی چگونه بوده است؟ از درون پرسش اصلی دو سؤال فرعی زیر به وجود می‌آید: در حوزه آموزش جدید چگونه بوده است؟ در حوزه رسانه و هنر چگونه بوده است؟

سعی نوشتار حاضر بر آن است که مسئله‌ی موجود را به‌صورت علمی و با روش اسنادی (کتابخانه‌ای) بررسی نماید. از زاویه‌ی دیگر، روش تحقیق به این نحو است که پس از ارائه‌ی مفاهیم و مباحث کلی، پیامدهای سلطه‌ی طالبان را بر محورهای اصلی بحث (شامل آموزش جدید، رسانه‌های جمعی و هنر) ارائه نموده و به توصیف آن می‌پردازیم؛ در آخر با طرح زمینه‌های اجتماعی، تربیتی و سطح فکری رهبران طالبان، عملکردهای آنان را در این زمینه (و اینکه ریشه‌های اصلی این عملکرد در کجاست) به تحلیل نهشته و تبیین چرایی این رفتار و نقد آن را مطرح خواهیم نمود.

از نظر سابقه‌ی پژوهشی، منابع و مطالب این نوشتار را در آثار عمومی تاریخ سه دهه‌ی اخیر افغانستان، مقالات و کتاب‌هایی که در مورد طالبان و... نوشته شده است، می‌توان یافت؛ اما این

موضوع به صورت یک متن مستقل و علمی بحث نشده است.

از لحاظ اهمیت، جنبش طالبان بخشی از تاریخ معاصر افغانستان و نماینده فکری خاصی در این سرزمین بوده و دارای زمینه‌های اجتماعی عمدتاً در میان پشتون‌ها می‌باشد. لذا بحث از اندیشه و رفتار طالبان در مورد موضوع خاص و به صورت منسجم، هم شناخت ما را از این جریان و سیستم فکری آن عمیق‌تر می‌سازد، هم در تعامل اجتماعی داخل افغانستان به دلیل زمینه‌ی اجتماعی طالبان دارای اهمیت است؛ و هم اینکه بخشی از تاریخ فرهنگی معاصر به نحو جدی و علمی ثبت می‌شود.^۱

محدوده‌ی این نوشتار از پاییز (خزان) سال ۱۳۷۳ تا زمستان سال ۱۳۸۰ را شامل می‌شود؛ یعنی از آغاز پیدایش جنبش طالبان تا زمان سقوط آن توسط ارتش آمریکا. از سوی دیگر شامل مباحث: آموزش جدید، رسانه و هنر می‌شود.

۱. پیامد (Consequence)

پیامد یعنی: «رویدادی که در نتیجه یا بر اثر عمل یا پدیده‌ای به وجود می‌آید.» (صدری و دیگران، ۱۳۸۸:۷۲۰) به عبارت دیگر «آنچه به دنبال یا در نتیجه امری پیش می‌آید» (انوری و دیگران، ۱۴۷۵).

بر اساس این تعاریف؛ در تحقیق حاضر ما به دنبال تحولات فرهنگی‌ای خواهیم بود که در نتیجه سلطه‌ی طالبان بر افغانستان متوجه وضعیت فرهنگی این کشور شده است؛ خواه این رویداد مثبت باشد و خواه منفی. البته آنچه در متن مقاله دیده می‌شود، گزارش و تحلیل از آسیب‌های فرهنگی است؛ و چیزی از دستاوردهای فرهنگی این دوره به چشم نمی‌خورد. دلیل مسئله این است که طالبان هیچ کارنامه‌ی مثبتی در حوزه‌ی فرهنگی از خود به جا نگذاشته است.

فرهنگ

۸۵

فرهنگ یکی از واژه‌های پیچیده و مبهم است؛ هنوز فرهنگ شناسان و محققین عرصه‌ی اجتماعی نتوانسته‌اند تعریف واحد و مورد توافقی را برای این واژه ارائه دهند. هر کدام نگاه خاصی

^۱ . این مقاله چند سال قبل از حاکمیت طالبان به نگارش درآمده بود؛ ولی به دلایل غیرعلمی فرصت چاپ نیافت. اکنون که طالبان بار دیگر به قدرت دست یافته اند، طرح و تبیین این موضوع در درک مواضع طالبان در قبال مسائل فرهنگی (با توجه به تجربه تاریخی آنها) و نیز میزان تغییر و عدم تغییر تفکرات این جریان در قبال این مسائل طی این ۲۰ سال، می‌تواند مهم و راهگشا باشد.

به این کلمه داشته و از زاویه‌ی مخصوصی به آن نگریسته‌اند. لذا متجاوز از ۴۰۰ تعریف از سوی پژوهشگران برای آن ارائه شده است (آشوری، ۴۸).

یکی از این تعاریف که هنوز هم طرفدارانی داشته و مورد استفاده‌ی محققین قرار می‌گیرد، تعریفی است که توسط ادوارد تایلور مردم‌شناس انگلیسی در سال ۱۸۷۱ م، ارائه شد. این تعریف می‌گوید: «فرهنگ یا تمدن... کلیت درهم تافته‌ای ست شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هر گونه توانایی و عاداتی که آدمی همچون هموندی (member) از جامعه به دست می‌آورد» (همان).

اما؛ تعریفی را که این مقاله در نظر دارد خاص بوده و در واقع سه مؤلفه‌ی فرهنگ؛ یعنی آموزش جدید، رسانه و هنر را دربر می‌گیرد؛ زیرا فرهنگ مقوله‌ی وسیعی است که امکان بررسی تمامی مؤلفه‌های آن در یک مقاله وجود ندارد؛ لذا از میان آن‌ها سه مؤلفه‌ای را که نقش مهمی در تحول فرهنگی داشته و از سوی برخی جریان‌های فکری جهان اسلام نیز با چالش مواجه شده است، گزینش و به بررسی نشسته است.

جنبش طالبان

جنبش طالبان به صورت رسمی در پاییز سال ۱۳۷۳ وارد بازی‌های سیاسی و درگیری‌های نظامی افغانستان شد. این گروه در زمان اندکی بخش قابل توجهی از این کشور را به تصرف در آورد؛ اما اینکه گروه طالبان چگونه، در کجا و توسط چه کسانی شکل گرفت، به صورت دقیق روشن نیست. عده‌ای آن را محصول سیاست‌های برخی کشورهای خارجی (پاکستان، عربستان و آمریکا) می‌دانند، عده‌ی دیگر نتیجه‌ی ناامنی، تنش‌های داخلی و درگیری‌های خونین احزاب جهادی می‌شمارند و دسته‌ی سوم نیز بر این باورند که شکل‌گیری اولیه‌ی جنبش طالبان در واکنش به بحران‌های امنیتی و بیدادگری‌های فرماندهان نظامی احزاب جهادی بوده است؛ در مرحله‌ی بعد کشورهای ذینفع این جریان را در راستای رسیدن به منافعشان مناسب تشخیص داده و به حمایت از آن برخاسته‌اند. پیترو مارسدن از جمله کسانی است که ضمن طرح دو نظریه قبل احتمال سوم را دقیق‌تر می‌شمارد (مارسدن، ۷۲). در مجموع چنین به نظر می‌رسد که بحران امنیتی و جنگ‌های داخلی نه تنها در شکل‌گیری، بلکه در پیشرفت نظامی طالبان نیز نقش برجسته‌ای ایفا نموده است؛ به گونه‌ای که این گروه تا دروازه‌های شهر کابل بدون مواجهه با مقاومت و محدودیت خاصی به پیش‌رفت.

«طالبان پس از فراهم آوردن امکان ادامه سفر برای کاروان [تجاری پاکستان]، به سوی قندهار رفت و تقریباً بدون مقاومتی شهر را اشغال کرد. قندهار در دو سه سال گذشته دستخوش هرج و مرج بود زیرا چند گروه از مجاهدین برای تسلط بر شهر باهم می‌جنگیدند... طالبان با تصرف شهر از مردم خواستند اسلحه‌های خود را در جای معینی بگذارند و با مأموران و مقامات جدید برای اعاده آرامش به منطقه همکاری کنند. مردم اطاعت کردند» (همان، ۷۶-۷۵).

این روند فقط به قندهار مربوط نمی‌شود، بلکه تا دروازه‌های شهر کابل روند همین گونه بود. البته پیشروی گسترده‌ی طالبان را نیایستی فقط به مسائل امنیتی گره زد؛ زیرا در کنار این چالش، مسائل قومیت نیز سهم مهمی در این زمینه ایفا نمود. از مرز پاکستان تا دروازه‌های شهر کابل تماماً مردم و احزاب جهادی پشتون‌ها مستقر بودند؛ یعنی قومی که طالبان به آن‌ها تعلق دارد و آن‌ها نه تنها با طالبان ننجنگیدند، بلکه با تمامی امکاناتشان تسلیم این گروه شدند. احزاب جهادی پشتون (حزب اسلامی حکمتیار و خالص، اتحاد اسلامی سیاف، محاذ ملی گیلانی، نجات ملی مجددی و...) که خواهان حاکمیت بلامنازع پشتون (در مورد هر دو حزب اسلامی و اتحاد اسلامی) و یا حداقل حاکمیت مؤثر پشتون (در مورد حزب گیلانی و مجددی) بودند نه تنها به مقابله با طالبان بر نخواستند، بلکه تمامی افراد و امکاناتشان جذب جنبش طالبان گردید (سجادی، ۲۲۵).

در حوزه عوامل خارجی، پاکستان، آمریکا و عربستان سعودی کشورهایی هستند که در شکل‌گیری و پیشرفت این گروه نقش‌آفرینی نمودند. مبارزه با نفوذ ایران، ایجاد ناامنی در مرزهای شرقی این کشور، تبلیغ اسلام سعودی، جلوگیری از رشد و گسترش اسلام ناب و مسایل و منافع اقتصادی از مهم‌ترین انگیزه‌های این کشورها جهت حمایت از جریان طالبان ذکر شده است (همان، ۲۲۶).

اما از نظر ساختاری جنبش طالبان متشکل از سه طیف عمده گزارش شده است: ۱- یک دسته طلاب علوم دینی هستند که به ویژه در پاکستان دانش آموخته‌اند. این‌ها در زمان جهاد مردم افغانستان علیه نیروهای ارتش سرخ در قالب تشکیلات حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی جنگیده‌اند. ملا عمر رهبر سابق طالبان که خود از مجروحین جنگی سال‌های جهاد است، قبلاً از اعضای «حرکت انقلاب» بوده است. ۲- دسته دوم را فرماندهان و افرادی متعلق به احزاب جهادی پشتون؛ مثل حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی یونس خالص، اتحاد اسلامی سیاف، محاز ملی سید احمد گیلانی، نجات ملی صبغت‌الله مجددی و... تشکیل می‌دهند

که به دنبال جنگ‌های خونین احزاب جهادی طی سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۷۱ از رسیدن به خواسته‌هایشان (سلطه دوباره قوم پشتون بر قدرت سیاسی افغانستان) در قالب احزاب مذکور ناامید شده و به این جریان پیوستند. ۳- دسته سوم کمونیست‌های سابق قوم پشتون هستند که با سقوط رژیم کمونیستی وارد احزاب جهادی شده بودند. این‌ها با شکل‌گیری طالبان به حمایت از این حزب بر خواستند (همان، ۲۲۲-۲۲۱).

در مجموع؛ طالبان در چنین زمینه و با چنین ساختاری وارد فعالیت‌های سیاسی- نظامی شده و بیش از ۹۰٪ افغانستان را به تصرف در آورد. این جریان پس از حمله‌ی القاعده به مراکز تجاری و نظامی آمریکا در داخل این کشور، به خاطر حمایت از اسامه بن لادن مورد تهاجم نظامی واقع شده و امارت اسلامی آن سقوط کرد؛ اما دیگر بار از سال ۱۳۸۵ به عنوان یک گروه نظامی مخالف دولت بازسازی شده و به عملیات خرابکاری و بمب‌گذاری اقدام نمود. این گروه خیلی از مدارس را در قلمرو حاکمیت خود بسته و از تحصیل دختران ممانعت به عمل می‌آورد. کارمندان دولت، پلیس، اردوی ملی، افراد همکار با مؤسسات خارجی، همکاران دولت آمریکا و نیروهای خارجی و... را مورد هدف قرار می‌دهد. در بعضی مناطق اقدام به خرابی مدارس، اتوبان‌ها و... می‌کند. در بسیاری از موارد افراد عادی را نیز هدف قرار داده و یا اقدام به اسارت آن‌ها می‌کند و...^۱

فرهنگ در تجربه و تفکر طالبان

اکنون پس از این مباحث مقدماتی و کلی، به اصل بحث پرداخته و پیامدهای سلطه‌ی طالبان را بر حوزه‌ی فرهنگی افغانستان، در حوزه‌های آموزش جدید، رسانه و هنر بررسی می‌کنیم.

۱. آموزش و علوم جدید در تجربه و تفکر طالبان

علم و دانش از مؤلفه‌های بسیار مهم و تأثیرگذار فرهنگ بوده و نقش اساسی در توسعه و تحولات فرهنگی ایفا می‌کند. جامعه‌ی که در آن بسترهای رشد علمی فراهم بوده و به علم و دستاوردهای علمی احترام بگذارد، از حیث فرهنگی نیز به تعالی رسیده و فرهنگی پویا و پیشرو

^۱ . در تابستان سال ۱۴۰۰ محمد اشرف غنی احمدزی (کسی که دو بار توسط آمریکایی‌ها به ریاست جمهوری انتخاب شده بود؛ یکبار توسط حکومت اوباما و وزیر خارجه آن، جان کری، بار دیگر توسط دولت دونالد ترامپ) به صورت مشکوکی فرار کرد و حکومت بار دیگر به دست طالبان افتاد. البته در میان طالبان این شبکه حقانی است که موقعیت برتر را در دست دارد. این شبکه از نظر تباری با محمد اشرف غنی احمدزی ارتباط نزدیکی دارد و غلجایی به حساب می‌آید.

خواهد داشت؛ اما جامعه‌ی که فاقد زیرساخت‌های علمی بوده و به معرفت و دانش اهتمام لازم را نداشته باشد، از نظر فرهنگی نیز دچار انحطاط شده و سیر قهقرایی خواهد پیمود. تجربه طالبان و نگرش آن‌ها نسبت به علوم و دانش جدید مسیر دوم را نشان می‌دهد. این جریان در دوران حکومت چندساله‌ی خود بر افغانستان برخورد زیر را نسبت به آنچه دستاوردهای علمی و فکری بشر غربی قلمداد می‌شود، به نمایش گذاشت.

۱-۱. تعطیلی مدارس آموزش و پرورش و تغییر کاربری آن:

طالبان از نظر فکری تربیت‌شده‌ی مدارس دیوبند و از نظر اجتماعی بر آمده از درون جامعه‌ی قبیله‌ای بود. مبارزه و مخالفت با تجدد و آموزش جدید از شاخص‌های این دو بستر تربیتی به حساب می‌آید. بر همین اساس نخستین مراکز فرهنگی که از سلطه و تفکر طالبان آسیب دید، مدارس و مکاتب جدید آموزشی بود.

«آن‌ها [طالبان] وقتی در اواخر سال ۱۹۹۴ به ولایات قندهار و هلمند مسلط شدند حتی دروازه‌های مکاتب ثانوی را به روی شاگردان پسر مسدود نمودند. در سال‌های نخست سلطه‌ی طالبان به شهر قندهار دومین شهر بزرگ افغانستان هیچ لیسه [دبیرستان] ی ذکور وجود نداشت. آن‌ها بعداً لیسه‌های ولایات هلمند، غزنی، لوگر، میدان و سایر ولایات را بروی شاگردان ذکور بستند» (اندیشمند، ۲۲۰).

اعمال این سیاست فقط به قندهار، هلمند و غزنی ... محدود نمی‌شود، در واقع طالبان هر جایی که قدم می‌گذاشت، بر مدارس و نظام آموزشی آن فشار آورده و بسیاری از آن‌ها را به تعطیلی می‌کشاند. در هرات نیز تمامی مدارس را با استفاده از قوه‌ی قهریه بستند و تظاهرات زنان را نیز سرکوب نمودند (احمد رشید، ۹۳). این در حالی است که پیش از این «۴۵۰۰۰ دانش‌آموز تحت تولی اسماعیل خان در مدارس هرات تحصیل می‌کردند که تا ۱۹۹۳ نیم از آنان دختر بودند. در سراسر سه استان کلاً ۷۵۰۰۰ دانش‌آموز وجود داشت. در ۱۹۹۳ اسماعیل خان مرا به دیدن مدرسه‌ی آتون هیروی برد که در آن ۱۵۰۰ دختر در دو شیفت مشغول به تحصیل بودند» (همان، ۹۰).

پس از هرات نوبت کابل و مزار رسید. جنبش طالبان در این دو شهر نیز سیاست‌های ضد فرهنگی و علم‌ستیزانه‌ی خود را اعمال نمودند. آن‌ها زنان معلم را خانه‌نشین و دختران را از تحصیل منع نمودند. در این زمان مدارس زیادی تعطیل شده و بسیاری از دانش‌آموزان (اعم از

پسر و دختر) از تحصیل و سوادآموزی بازماندند. «در عرض سه ماه، پس از تسخیر کابل، طالبان ۶۳ مدرسه را در شهر [کابل] که ۱۰۳۰۰۰ دختر و ۱۴۸۰۰۰ پسر در آن‌ها مشغول به تحصیل و ۱۱۲۰۰ معلم، تدریس می‌کردند، بستند. از این عده ۷۸۰۰ نفر زن بودند، ... تا دسامبر ۱۹۹۸ یونیسف گزارش داد که سیستم آموزش و پرورش این کشور به علت عدم نام‌نویسی نه دختر از هر ده دختر و ۲ پسر از هر سه پسر در معرض فروپاشی قرار دارد» (فرزان، ۱۶۶).

البته در کابل و بعضی مناطق دیگر تمامی مکاتب و مدارس مسدود نشده و بلکه تعدادی از آن‌ها به فعالیت ادامه دادند. در کابل آنچه باعث تعطیلی بیشتر مدارس گردید، فزونی تعداد آموزگاران زن در دوره‌ی پیش از طالبان بود. چنانچه آمار فوق نیز نشان می‌دهد، از میان ۱۱۲۰۰ معلم حدود ۷۸۰۰ نفر؛ یعنی بیشتر از نصف آن‌ها زن بودند. همچنین گفته می‌شود که در سال ۱۳۷۵ حدود ۷۰٪ آموزگاران و شاغلان دولتی را زنان تشکیل می‌دادند (همان). این در حالی است که طالبان سیاست‌های تبعیض جنسیتی شدیدی علیه زنان اعمال نموده و آنان را از هرگونه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی باز داشته بود. لذا با خانه‌نشین شدن معلمان زن مدارس زیادی نیز به تعطیلی کشیده شد؛ به عبارت دیگر، به رغم حساسیت‌های فکری طالبان نسبت به آموزش جدید، آن‌ها مجبور بودند که در نقاطی از کشور از تعطیلی مطلق مدارس دست کشیده و با اعمال تغییراتی به فعالیت‌های آن تن در دهند؛ اما اینکه زنان دست به چنین فعالیتی زنند، هرگز کوتاه نیامده و رضایت ندادند.

بنابراین تعطیلی بسیاری از مدارس آموزش جدید از نخستین پیامدهای سلطه‌ی فکری و سیاسی طالبان بر حوزه‌ی فرهنگی و آموزشی به حساب می‌آید که در این دوره صورت گرفت. این امر به محرومیت صدها هزار دانش‌آموز (اعم از پسر و دختر) از تحصیل و دانش‌اندوزی انجامید.

علاوه بر این مسدود شدن بسیاری از مدارس، خانه‌نشین و یا آواره و پراکنده شدن دانش‌آموزان آن، زمینه را برای تغییر کاربری آن از سوی طالبان فراهم نمود. لذا طالبان این مراکز را تبدیل به مقر نظامی و یا محل تعلیم مسائل و مباحث اسلامی نمودند. در شهر کابل برخی از مکاتب دخترانه در جهت استفاده نظامی به کاررفته و برخی دیگر (مثل لیسه زرغونه) به دارالحفاظ پسران، جهت انجام حفظ قرآن کریم مورد بهره‌برداری قرار گرفت (اکرام

اندیشمند، ۲۲۰).

بنابراین تعطیلی مدارس جدید و تغییر کاربری آن از پیامدهای نخستین سلطه‌ی سیاسی و فکری طالبان بر حوزه‌ی فرهنگی و آموزش جدید افغانستان به شمار می‌رود. این امر به محرومیت بیشتر دانش‌آموزان از تحصیل و سوادآموزی و افزایش تعداد بی‌سوادان کشور انجامید.

۲-۱. تنزل کیفی آموزش جدید:

پیامد دیگری سلطه‌ی طالبان در حوزه آموزش جدید تغییر محتوا و تعداد مضامین درسی معارف عصری بود. طالبان به بهانه‌ی اسلامی سازی آموزش جدید و کاستن از آسیب‌های فکری و اخلاقی آن مباحث جدید را از کتاب‌ها کاهش داده و معارف دینی را جایگزین آن نمودند. آن‌ها بر تعداد مضامین دینی در نصاب تعلیمی افغانستان افزودند؛ تا بیش‌ترین زمان صرف آشنایی با علوم دینی شود. بدین ترتیب و به نحوی از مکاتب و مدارس جدید، حوزه علمیه و مدارس دینی ساختند.

«طالبان در سال‌های حاکمیت و امارت خود با تمرکز و تأکید بر فراگیری مضامین علوم دینی و کاهش مضامین عصری، معارف را در عرصه‌ی کیفیت بسوی زوال و فروپاشی بیشتر بردند. وزارت معارف در امارت طالبان نصاب درسی را طوری تنظیم کرد که بیش‌ترین ساعات درسی در هفته به آموزش مضامین دینی اختصاص یافت. این نصاب درسی در واقع مکاتب عصری را به مدارس دینی مبدل ساخت و از مکاتب عصری پسران تنها نام چیزی دیگری باقی نماند» (همان، ۲۳۰).

در این مسیر حتی معیار رشد فکری و سطح آگاهی دانش‌آموزان نیز تغییر نمود. طبق این سیاست، ادارات، مربیان و آموزگاران برای تعیین ارتقاء آموزشی و رشد علمی دانش‌آموزان باید وضعیت آموزش دینی، فهم و معلومات دینی را مبنا قرار دهند؛ و نه معلومات آن‌ها را از دانش ریاضی، فیزیک، شیمی، جغرافیه و... طالبان همچنین از معلمین خواسته بودند که:

«به منظور اینکه اهمیت آموزش دینی و احکام شرعی برای طلاب (شاگردان) معلوم شده باشد، استادان امتحان و ادارات مربوط مکلف‌اند تا در امتحانات نسبت به علوم عصری به سوالات و نمرات علوم دینی ترجیح دهند» (همان، ۲۲۹).

بدین ترتیب طالبان با اتخاذ این سیاست‌ها وضعیت نظام آموزش علوم جدید را از نظر کیفی بیش از پیش تنزل بخشید. آنچه مسئله را بحرانی ساخت، درک نادرست این گروه از آموزش جدید، ضرورت‌ها و ماهیت آن است. خواستگاه اجتماعی عقب‌مانده و ضعف علمی و فکری دانش

جدید را در دیدگاه طالبان بدبین، کم اهمیت و درجه دو جلوه داده بود (همان، ۲۲۸)؛ لذا سعی داشتند که ماهیت آن را تغییر دهند و یا اینکه کاملاً تعطیل نمایند.

با توجه به چنین نگاهی است که طالبان در محتوای مضامین درسی دست برده و با کاستن از مضامین تخصصی و جایگزینی مضامین دینی، آسیب جدی بر کیفیت نظام آموزشی جدید وارد نمودند.

۳-۱. تعطیلی دانشگاه‌ها:

سیاست‌های طالبان در قبال علوم جدید، به حوزه آموزش و پرورش محدود نشد. آن‌ها معامله‌ی مشابهی را با تحصیلات عالی و علوم دانشگاهی نیز انجام دادند. با تصرف کابل دانشگاه کابل را تعطیل نمودند که در نتیجه‌ی این اقدام ۱۰۰۰۰ دانشجوی که تعداد ۴۰۰۰ نفر آن را زنان تشکیل می‌دادند، از تحصیل بازمانده و روانه‌ی خانه‌هایشان شدند (احمد رشید، ۲۲۲). همچنین در مزار شریف نیز مدارس و دانشگاه‌ها را تعطیل نمودند. این در حالی است که بعد از کابل دانشگاه مزار دومین دانشگاه فعال افغانستان به حساب می‌آمد؛ و در زمان قبل از سقوط شهر به دست طالبان تنها حدود ۱۸۰۰ دانشجوی دختر در آن به تحصیل مشغول بودند (همان، ۱۲۷)؛ این در صورتی است که معمولاً دانشجویان پسر به مراتب بیشتر از دانشجویان دختر می‌باشند. علاوه بر این با سقوط بامیان به دست طالبان، دانشگاه این استان (ولایت) نیز تعطیل شده و دانشجویان آن آواره ایران، پاکستان و کشورهای اروپایی گردیدند.

۴-۱. بازگشایی دانشگاه کابل و تنزل کیفی سطح آموزش دانشگاهی:

پس از تعطیلی اولیه، دانشگاه کابل بازگشایی شد؛ اما از لحاظ کیفی تنزل بیشتری نموده بود. طالبان به این علوم توجه نداشته و بر اساس اندیشه‌ی شریعت‌گرایانه‌ی خود اجازه استفاده از ابزارهای لازم در بعضی از رشته‌های تحصیلی را نمی‌دادند.

«طالبان هیچ اعتقادی به علوم جدید و مؤسسات آموزشی نوین ندارند. آن‌ها ... [به] نهادهای علمی و دانشگاهی [غیر از کابل] اجازه‌ی فعالیت نمی‌دهند ... طالبان حتی اجازه‌ی استفاده از اسکت، یا اتلس طبی را به دانشجویان رشته‌ی پزشکی نمی‌دهند و امکانات کالبدشکافی را از ایشان سلب کرده‌اند» (فرزان، ۱۶۶).

این وضعیت تأثیرات سوء زیادی بر کیفیت آموزش و یادگیری دانشجویان داشته و مانع از فهم عمیق مباحث مهمی همچون پزشکی می‌شد. در جای دیگری نیز سیاست‌های آموزشی

طالبان و پیامدهای منفی آن بر کیفیت آموزش دانشگاهی با وضوح بیشتری بیان شده و آمده است که: «طالبان اجازه استفاده از اسکلت و یا اطلس طبی را به دانشجویان رشته پزشکی نمی‌دهند و امکانات کالبدشکافی را نیز در اختیار دانشجویان رشته پزشکی قرار نمی‌دهند. سطح تحصیلی دانشجویان به دلیل دو دهه جنگ و عدم توجه به تربیت درست فرزندان کشور به وسیله رژیم‌های گذشته و طالبان بسیار پایین است و این باعث شده که افت تحصیلی شدیدی بر نظام آموزشی کشور حکم فرما شود. سیاست‌های ضد فرهنگی طالبان نیز مزید بر علت گردیده است... [به گونه‌ای که] یکی از شاگردان سال اول مهندسی، واژه «قضیه» را «قظیه» و «طالبان» را «تالبان» نوشته و یک دانشجوی رشته حقوق و علوم سیاسی «عملاً» را «املاً» نوشته و اکثر دانشجویان این دانشکده، از موقعیت جغرافیایی مهم‌ترین کشورهای جهان و نیز پایتخت آنان بی‌خبرند، چه رسد به وضع سیاسی آن‌ها... روزی جمعی از دانشجویان در اینکه محذب چه است و مقعر کدام، دچار سردرگمی بودند» (عصمت الهی، ۲۰۱-۲۰۰).

بدین ترتیب تنزل سطح کیفی آموزش دانشگاهی از دیگر پیامدهای سلطه‌ی فکری و سیاسی طالبان بر حوزه‌ی فرهنگی و به خصوص بر وضعیت علمی و آموزشی افغانستان به شمار می‌رود.

۵-۱. منع آموزش زنان:

هرچند بحث از وضعیت آموزشی زنان در ضمن مباحث ارائه‌شده تا حدودی صورت گرفته است؛ اما اهمیت بحث و میزان زیاد آسیب‌هایی که زنان از سیاست‌های آموزشی و جنسیتی طالبان دیده بود، ملزم می‌سازد تا اشارات مستقلى به این موضوع نیز صورت گیرد. به خصوص اینکه بخشی اصلی مدارس که در عصر طالبان تعطیل شد، مدارس دخترانه بود.

در این دوره کلیه مدارس دخترانه به استثنای بعضی مدارس در جلال‌آباد و کابل که آنهم دلایل سیاسی داشت (همان)، بقیه همه مسدود شدند. لذا حداقل ۱۰۳ هزار دانش‌آموز دختر در کابل از تحصیل محروم شدند. ۴۵ هزار دانش‌آموز در شهر هرات که نصف آن را زنان تشکیل می‌دادند از تحصیل بازماندند. هم چنین در بهار سال ۱۹۹۷م، ۷۰۱۴ تن از معلمان زن و در سال ۱۹۹۸ میلادی ۲۷۰۵۴ کارمند و معلم اداره آموزش و پرورش از فعالیت منع شدند. در مقطع تحصیلات عالی ۴۰۰۰ دانشجوی دختر و ۱۰۰ استاد دانشگاه که از جمله‌ی آن محبوه حقوق‌مطلوب (همان و اندیشمند، ۲۲۶). این در حالی است که وضعیت در سراسر افغانستان و تمامی استان‌ها این گونه و بلکه بدتر از این بوده و نصف جامعه‌ی افغانستان از ابتدایی‌ترین نعمت سواد محروم

شدند.

اعمال این سیاست‌ها با واکنش‌های نهادهای بین‌المللی مواجه شده و اعتراضات شدیدی را به دنبال داشت؛ ولی ملا عمر رهبر طالبان با اتخاذ مواضع سختی به این اعتراضات پاسخ داد. وی گفت: «دستیابی زنان به تحصیل و آموزش در مراکز تحصیلی به معنی اعمال سیاست کفر و ترویج بی‌عفتی و فحشا در افغانستان است. طالبان، هرگز به زنان اجازه‌ی تحصیل و اشتغال در سازمان‌های دولتی و غیردولتی را نخواهند داد» (فرزان، ۱۶۷-۱۶۶). بدین ترتیب روزه‌ای جهت بازگشایی مدارس دخترانه (حتی در شکل فقهی‌شده‌ی آن) وجود نداشته و طالبان تا زمانی که بر قدرت بودند، اجازه‌ی تحصیل به دختران ندادند.

۲. رسانه در تجربه و تفکر طالبان

رسانه از ضروریات جامعه امروزی بوده و نقش مهمی در حیات اجتماعی، توسعه و جهت‌دهی افکار و آگاهی سیاسی و... افراد ایفا می‌کند. رسانه‌ها با تهیه، تدوین و انتشار سریع اخبار و رویدادهای سیاسی و اجتماعی به صورت مکتوب و غیر مکتوب (دادگران، ۱۲۰) آگاهی انسان را از محیط پیرامونی افزایش می‌دهد. همچنین؛ جایگاه افراد و گروه‌ها را در درون یک کشور و در سطح جهان معین و مشخص نموده، نقاط قوت و ضعف انسان را آشکار خواهد ساخت.

علاوه براین؛ رسانه‌هایی همچون تلویزیون، ماهواره، اینترنت و... با ارائه‌ی مدل‌های ویژه‌ی از هویت، فرهنگ، اخلاق و هنجارهای اجتماعی، جامعه را به سمت و سوی خاصی جهت‌دهی و راهنمایی می‌کند. بدین ترتیب؛ گسستگی و یا پیوستگی فرهنگی را موجب می‌شود. مضاف بر این‌ها؛ رسانه‌ها می‌توانند مبلغ مصرف‌گرایی، منفعت‌جویی و... باشند و می‌توانند در جهت مخالف آن حرکت کنند؛ و از این طریق بر حوزه اخلاق و اقتصاد یک جامعه تأثیرات مهمی را بگذارد که این خود نیز پیامدهای دیگری را به دنبال خواهد داشت.

همچنین؛ رسانه‌ها با ارائه اطلاعات و آگاهی‌های علمی جایگاه مهمی در آموزش داشته و آموزش رسمی را از انحصار مدارس، آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها خارج نموده است. بدون اینکه هیچ محدودیت سنی، جنسی، زمانی و مکانی داشته باشد (همان، ۱۱۰).

بر این اساس؛ داشتن رسانه‌های جمعی تأثیرگذار که بتواند اوضاع جهان را درست و سریع گزارش نموده، پیام ما را به جهانیان برساند و از مواضع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... ما در عرصه جهانی دفاع و فرهنگ اصیل و اسلامی ما را در میان جامعه نهادینه سازد، یک ضرورت اساسی و غیرقابل‌انکار است.

اما؛ رسانه‌های جمعی در کشور افغانستان تاریخ نسبتاً کوتاهی دارد؛ و به رغم کوتاهی عمر سرنوشت آن پُرفراز و نشیب بوده و در مقاطعی از زمان با تعطیلی مطلق مواجه گردیده است. این مقاله وضعیت رسانه‌های جمعی را در دوره طالبان مورد توجه قرار داده و آن را در دو بخش رسانه‌های متنی و غیرمتنی به بحث گرفته است.

۲-۱. رسانه‌های متنی (مطبوعات):

تاریخ فعالیت رسانه‌های متنی و یا همان مطبوعات در افغانستان، با اصلاحات و فعالیت‌های اصلاح طلبانه سید جمال‌الدین افغانی گره خورده است. نخستین نشریه‌ی فارسی دری که اثری از آن در افغانستان باقی‌مانده است «شمس النهار» است. این نشریه با هدایت ایشان در سال ۱۸۷۵ م (۱۲۵۲ ش)، یعنی در زمان امیر شیرعلیخان راه‌اندازی شد (ناصری، ۹۵). البته پیش از شمس النهار نشریه دیگری به نام «کابل» در زمان صدراعظمی سید و توسط ایشان مشغول به فعالیت بوده است، ولی اثری از این نشریه باقی نمانده است (علوی، ۱۱).

پس از حکومت شیرعلیخان؛ مطبوعات در افغانستان فراز و فرودهای زیادی را تجربه نمود؛ تا اینکه به دوره طالبان می‌رسد. طالبان به رغم تحولاتی که در این مورد به وجود آورد، انتشار رسانه‌های متنی را به صورت کامل ممنوع نکرد. در دوره آن‌ها تعدادی رسانه‌ی متنی به زبان‌های دری، پشتو و عربی از سوی این گروه نشر می‌شده است. آن‌ها مجله ماهانه «الطالب» را به زبان عربی به چاپ می‌رساندند که تا سال ۱۹۹۷ یازده شماره آن در اختیار خواندگانش قرار گرفته بود؛ جریده‌ی «شریعت» را که مقر اولی‌اش پیشاور پاکستان بوده و بعد به کابل منتقل شد، به دو زبان دری (فارسی) و پشتو منتشر می‌کردند؛ همچنین روزنامه‌ها و مجلات دیگری را در کابل، قندهار، هرات و جلال‌آباد به نشر می‌رساندند (حقانی، ۲۸).

این در حالی است که با نگاه به ویژگی‌ها و شمایل این نشریات و پیگیری و بررسی سیاست‌های رسانه‌ای طالبان، متوجه می‌شویم که در حقیقت طالبان معامله‌ی کتاب‌گونه با این گونه نشریات داشته است. همان‌گونه که چاپ کتاب اشکال ندارد، نشر رسانه‌ی متنی مبتنی بر دیدگاه طالبان نیز فاقد اشکال خواهد بود. در نتیجه رسانه‌ی متنی را که طالبان بیرون می‌داد، ورقه‌های کاغذی بود فاقد هر گونه نقش و مستندات تصویری. درحالی‌که رسانه‌های متنی معمولاً پُر است از عکس‌های تبلیغاتی و مستندات تصویری برای تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطبین و اثبات مدعای روزنامه‌نگاران؛ ولی در نشریات طالبان استفاده از این گونه ابزارها جرم به حساب می‌آمد. از سوی دیگر همان‌گونه که نشر کتاب‌های ضاله ممنوع است، پخش هر گونه نشریه‌ای

مخالف طالبان و سیاست‌های طالبان ممنوع بود. این گروه در تاریخ ۱۰/۱/۱۹۹۶ سیاست‌های تبلیغاتی و مطبوعاتی خویش را در ذیل ۱۲ ماده بیرون داده که چهار ماده آن به عنوان مهم‌ترین مواد در منبع مورد بررسی ما به شرح زیر گزارش شده است.

۱. به چاپ عکس و تصویر در روزنامه‌ها اجازه داده نمی‌شود چه عکس کامل باشد یا از طرف پائین قطع شده باشد.
۲. باید همه‌ی مقالات، تفسیرها و قصیده‌های منتشرشده در روزنامه‌ها مطابق با سیاست جنبش طالبان باشد.
۳. واردکردن روزنامه‌ها و نشریات مخالف سیاست طالبان در مناطق تحت نفوذ طالبان ممنوع است.
۴. کتاب‌فروشی‌های عمومی اجازه ندارند کتاب‌های مخالف سیاست طالبان را به فروش رسانند» (همان، ۲۹).

مستند فوق نشان‌دهنده‌ی دو مطلب است؛ یکی اینکه استفاده از عکس در رسانه‌های متنی ممنوع است؛ و دیگر اینکه طالبان به آزادی مطبوعات اعتقاد نداشته و این را علناً به صورت قانون مطبوعاتی‌شان ابراز می‌کنند. ریشه‌ی مطلب اول به برداشت خاص طالبان از شریعت اسلامی بر می‌گردد که طبق این برداشت، امروزه نیز نقاشی و عکاسی ممنوع است؛ اما مطلب دوم بیانگر شدت باورهای جزم‌گرایانه و خود حق‌پنداری ستیزه‌جویانه‌ی آن‌ها و نشان از تفکر استبدادی طالبان می‌باشد که در آن هیچ حقی برای آزاداندیشی و دیگر اندیشی وجود ندارد. آن‌ها در این مسیر چنان تنگ‌نظرانه رفتار کردند که ورود آثار و کتاب‌های اخوان المسلمین و مودودی را در افغانستان نیز ممنوع کردند (مژده، ۳۶).

به هرحال رسانه‌های متنی در تجربه و تفکر طالبان جایگاه داشته و مخالفتی با آن ندارند؛ اما با اعمال تغییرات مورد نظر که در آن هم از نظر شکلی و هم از نگاه محتوایی کنترل شده و مطابق سیاست‌های طالبان باشد.

۲-۲. رسانه‌های غیرمتنی:

رسانه‌های غیر متنی یا الکتریکی همچون رادیو، تلویزیون و... عمری کوتاه‌تر از مطبوعات دارد؛ اما اهمیت آن دوچندان، قدرت و امکانات آن فزون‌تر و تأثیرات آن ژرف‌تر و وسیع‌تر است. این نوع رسانه در افغانستان، تاریخی کوتاه‌تر از رسانه‌های متنی دارد؛ با این وجود از آسیب‌های تحولات چند دهه‌ی اخیر بی‌نصیب نبوده است.

نگاه طالبان و رفتار آنان در مورد رسانه‌های غیر متنی تا حدودی متفاوت است. آن‌ها فعالیت رادیو کابل را ادامه داده و برنامه‌های مورد نظرشان را از طریق آن پخش می‌نمودند. البته تغییراتی جدی نیز در آن به وجود آوردند. طالبان اسم رادیو کابل را رادیو شریعت گذاشته و مجریان و گویندگان زن را از فعالیت بازداشتند؛ همچنین در محتوای برنامه‌های رادیویی تغییراتی ایجاد نمودند.

آنان [طالبان] همه‌ی انواع موسیقی به شمول موسیقی نظامی و چنگ و دف را حرام می‌دانند و اجرای نمایشنامه را هم اجازه نمی‌دهند و صدای زن را هم جزء عورت و حرام می‌پندارند و در رادیو تنها به سرودهای حماسی، دینی و ملی، قصیده‌های مدح پیامبر اسلام (ص) و انبیای الهی (ع)، اعلامیه‌ها، تفسیرها، سؤالات فقهی، تلاوت و ترجمه قرآن و سایر برنامه‌های دینی اکتفا می‌کنند. (حقانی، ۲۸).

روایتی از
تاریخ
جمهوری
دولت
طالبان

بنابراین طالبان با طالبانی کردن رادیو موجودیت آن را باقی گذاشته و فعالیت آن را به طور مطلق ممنوع ساخت. این در صورتی است که در مورد تلویزیون سخت‌گیری زیادی انجام دادند؛ آن‌ها نه تنها پخش برنامه‌های تلویزیونی را ممنوع کردند، بلکه برای بازرسی و نابودی تلویزیون و مجازات نمودن افراد خاطی وارد خانه‌ها و حریم خصوصی افراد شدند. آن‌ها تلویزیون‌ها را از مغازه‌ها و خانه‌های مردم جمع‌آوری و نابود کردند. وزیر امر به معروف و نهی از منکر طالبان در مورد جمع‌آوری دستگاه‌های تلویزیون از شهر کابل گفته بود: «ظرف دو روز گذشته، از فروشگاه‌های نقاط مختلف شهر بیش از یک‌صد دستگاه تلویزیون مصادره شده است... دستگاه‌های مصادره شده سوزانده و یا منهدم می‌شود» (عارفی، ۲۰۴). طالبان همچنین فیلم‌هایی را که نیم‌قرن حوادث مهم تاریخی افغانستان را در خود ثبت کرده بودند، بدون توجه به ارزش تاریخی آن، همه را نابود کرد.

۹۷

«آرشیف افغان فیلم که نوارهای آن از حوادث و تحولات مهم نیم‌قرن اخیر کشور ساخته شده بود همراه با کلیه نوارهای موسیقی خارجی آرشیف رادیو افغانستان توسط هیئت نامبرده طالبان [به ریاست قدرت‌الله جمال وزیر اطلاعات و کلتور و آغا جان معتصم وزیر مالیه و نماینده خاص ملا عمر] حریق گردید» (اندیشمند، ۲۸۶).

بدین ترتیب طالبان نه تنها پخش برنامه‌های تلویزیونی را به طور کامل قطع کرده و مردم افغانستان را از تأثیرگذارترین رسانه‌ی ملی محروم نمودند، بلکه با تفکر کهنه و قرون‌وسطایی

خود حافظه تاریخی افغانستان را نیز به آتش کشیدند. سیاست‌های رسانه‌ای طالبان ضربه‌ی جدی بر آگاهی سیاسی و وضعیت روحی مردم افغانستان و به خصوص مردم کابل به حساب می‌آید. رسانه‌های متنی بی‌روح و برنامه‌های رادیویی خشک، تکراری و فاقد نوآوری و سرگرمی، خریداری در میان مردم افغانستان نداشت. تلویزیون که می‌توانست در اوقات فراغت همدم مردم کابل بوده و در ضمن آن‌ها را با تحولات افغانستان و جهان آشنا سازد، تعطیل شد.

در نتیجه سلطه چندساله‌ی طالبان تغییرات جدی هم از نظر کمی و از لحاظ کیفی بر وضعیت رسانه‌های جمعی به وجود آورد. پخش برنامه‌های تلویزیونی به طور کامل قطع شده و مطبوعات و رادیو نیز از لحاظ کیفی آسیب زیادی دید.

۳. هنر در تجربه و تفکر طالبان

هنر یکی دیگر از مؤلفه‌های مهم فرهنگ و تمدن بشری و جلوه‌ی از تخیل و ابعاد روحی و فکری انسان است که با شیوه و روش خاصی به انتقال پیام می‌پردازد. هنر از ضروریات زندگی انسان‌ها و هر تمدنی است که به دنبال پاسخگویی به نیازهای همه‌جانبه‌ی بشری است. امروزه هیچ تمدنی نمی‌تواند جایگاه مطلوب را در جوامع انسانی داشته باشد، مگر اینکه به این استعداد و نیاز انسانی نیز توجه کند. جایگاه هنر در زندگی انسان‌های امروزی به حدی است که در خریدهای معمولی و روزانه نیز رنگ، نقش و نگار، طرح و جنبه هنری کالا مورد توجه واقع می‌شود و حتی در برابر آن پول اضافی پرداخت می‌شود؛ بنابراین هر جریانی که سودای تمدن سازی دارد، نمی‌تواند این جنبه زندگی، بعد روحی، ذوق و استعداد انسان‌ها را نادیده بگیرد.

به رغم این اهمیت، رفتار طالبان در قبال بعضی از انواع هنر، ویژه و خاص بود که ریشه در مبانی فکری و شریعت گرایی نوع طالبانی داشت. آن‌ها به خواسته‌ها و مطالبات انسان‌ها توجه نداشتند و مسائلی مثل فرهنگ‌سازی، تمدن سازی و به‌روز سازی اندیشه اسلامی با توجه به شرایط جدید و... در مخیله و فکرشان راه نداشت. لذا هنرهایی را که غیرشرعی می‌دانستند و یا حکمشان را نمی‌فهمیدند، ممنوع نموده و با آن برخورد خشونت‌باری داشتند. در این مورد مجموعه قوانین ملاعمر (بند ۲ و ۸ از ماده چهارم وظایف امر به معروف و نهی از منکر) می‌گوید: «در صورت کشف و دستگیری کست‌های ساز و سرود یا قلم [فیلم] های ویدیویی در دکان، هوتل و یا جاهای دیگر شنونده کست‌ها یا مالک آن را با در نظر داشت حالت از یک الی بیست روز حبس نماید... [موظفین امر به معروف و نهی از منکر] از محلات رفت‌وآمد عامه (دکان، موتر، هوتل و غیره) مطلق عکس را به طریقه ممکن محو نمایند. عکاسان نمی‌توانند بدون

ضرورت مانند (پاسپورت و تذکره [شناسنامه]) عکس شخص را بگیرد. دکانداران نمی‌توانند مجسمه‌های پلاستیکی یا غیر پلاستیکی را به فروش رسانند یا خریداری نمایند. ترافیک وظیفه دارد از وسایط نقلیه عکس‌ها را منع نماید. [در بند ۱ از ماده نوزدهم] در موتوری که کست‌های ساز و سرود دریافت شود، با نظر داشت حالت، راننده موتر از طرف هیئت احتسابی از ۱ الی ۲۰ روز حبس می‌شود. [در ماده بیست و پنجم] [اتباع خارجی] عکس‌های ذی الروح (جاندار) را نگیرند» (حاج بابایی، ۱۰ و ۱۲ و ۲۷ و ۳۱).

با توجه به این سیاست و قوانین هنرهایی همچون موسیقی، سینما، عکاسی و نقاشی و... سال‌هایی سختی را پشت سر گذاشتند؛ نوارهای موسیقی از بین رفته، سینماها تعطیل شده و نقاشی‌ها نابود می‌شدند. طالبان برای نابودی هنرهای از این دست فقط در سطح شهر و جامعه اکتفا نمی‌کردند، بلکه وارد حریم خصوصی و خانه‌های افراد نیز شده و به تفتیش و نابودی آن‌ها می‌پرداختند. آن‌ها افراد خطاکار را تنبیه و مجازات می‌نمودند.

«طالبان هنرهایی؛ چون نقاشی، فیلم‌برداری، موسیقی، عکس از جانداران را حرام داشتن [دانستند]. آلبوم عکس در منازل را مجاز نمی‌دانند. امیر خان متقی، وزیر فرهنگ و ارشاد طالبان می‌گوید پس از این مردم عکس‌ها و آلبوم‌ها را در خانه نگهداری نکنند؛ زیرا این مسأله با اسلام در تضاد است. همچنین تماشا کردن عکس حیوانات و تلویزیون را ممنوع کرده‌اند. سینماهای سراسر قلمرو طالبان تعطیل و شنیدن موسیقی نیز در سراسر قلمرو طالبان ممنوع است. افراد اداره‌ی امر به معروف و نهی از منکر، روزانه صدها نفر را به جرم شنیدن موسیقی، داشتن آلبوم عکس در خانه، عکاسی، فیلم‌برداری، داشتن تلویزیون، ویدئو و آنتن ماهواره و... زیر ضربات شلاق خود قرار می‌دهند... هیچ‌کس حق نداشت تابلوی نقاشی، تصویر یا عکسی را بر دیوار خانه‌اش بیاویزد» (فرزان، ۱۶۵ و ۱۶۷).

کریس جانسون هم گزارش می‌کند که طالبان برای تفتیش و نابودی دستگاه‌های تلویزیون و عکس‌های خانوادگی وارد خانه‌های مردم می‌شدند. همچنین مکان‌های بازرسی نیروهای طالبان با هزاران متر از نوارهای بیرون کشیده شده از کاست‌های غیرمجاز تزئین شده‌اند (کریس جانسون، ۵۸). در کتاب احمد رشید هم آمده است که محمد مشعل ۸۲ ساله یکی از هنرمندان هراتی «در حال کشیدن نقاشی دیواری بزرگی بود که تاریخ ۵۰۰ ساله هرات را نمایش می‌داد. او مجبور شد نظاره گر این باشد که طالبان اثر وی را با رنگ سفید پاک‌کنند» (احمد رشید، ۳۳۶)؛ بنابراین طالبان با هنرهایی که غیرشرعی می‌دانستند، به شدت برخورد نموده و آن‌ها را ممنوع و

نابود ساختند.

در حقیقت طالبان به پیامی که یک هنر منتقل می‌کرد، اهمیت نمی‌دادند. آن‌ها اصلاً اهمیت چنین کاری را درک نمی‌کردند. بحث فقط نقاشی مذکور که دارای اهمیت ملی بوده است، نیست؛ طالبان آثاری به مراتب ارزشمندتر از این را نیز نابود کردند. آثاری که دارای ارزش تاریخی و تمدنی در سطح جهانی و یگانه‌ی دهر بود؛ اما در چوکات شریعت طالبانی جایی برای ماندن نداشته و نابود شدند. صلصال و شمامه (بودای بامیان با ۵۳ و ۳۵ متر ارتفاع) دو اثر تاریخی و باستانی افغانستان که بزرگ‌ترین مجسمه‌های ایستاده در جهان بودند، توسط طالبان نابود شدند. طالبان این کارشان را بت شکنی قلمداد نموده و نشریه این گروه در پاکستان بنام «ضرب مؤمن» با خوشحالی نوشت: «افغانستان سرزمین بت شکنان» (مژده، ۸۱) و ملا عمر رهبر طالبان به دلیل اینکه در انهدام بت‌ها کمی تأخیر نموده است، «دستور داد تا به کفاره تأخیر در تخریب بت‌های بامیان یک‌صد رأس گاو در سرتاسر افغانستان قربانی گردد» (بینش، ۲۵۰). بدین ترتیب طالبان یکی از بزرگ‌ترین و بهترین آثار تاریخی افغانستان را از بین بردند. این اقدام طالبان از سوی دنیای خارج محکوم شد؛ مگر در عربستان سعودی که ائمه جماعت و بعضی شخصیت‌های مذهبی این کشور مثل شیخ محمود عقاد که جانشین ابن باز تلقی می‌شود، اقدام بت شکنی طالبان را تأیید کردند (مژده، ۸۲). البته تمدن سوزی طالبان فقط به این موارد محدود نمی‌شود، آن‌ها آثار تمدنی و باستانی دیگری را نیز در قالب بت شکنی نابود کردند:

«هیئت طالبان بریاست قدرت الله جمال وزیر اطلاعات و کلتور و آغا جان معتصم وزیر مالیه و نماینده خاص ملا عمر رهبر طالبان ۲۸۵۰ مجسمه را با ضربات تبر، چکش و سنگ درهم شکستند و متلاشی کردند. برخی از این آثار تاریخی و فرهنگی متعلق به دوران قبل از میلاد بود» (اندیشمند، ۲۸۶).

بدین ترتیب علاوه بر هنرهای همچون موسیقی، نقاشی و... مجسمه‌سازی نیز در تجربه و تفکر طالبان به سرنوشت دردناکی دچار گردیده و بسیاری از آن‌ها نابود شدند. در مجموع هنر در تجربه و تفکر طالبان وضعیت سختی داشته و روزگار سیاهی را تجربه نمود. گذشته از هنرهای همچون موسیقی، سینمایی، نقاشی، مجسمه‌سازی، عکس و... که به شدت سرکوب شدند، هنرهای دیگر نیز هیچ رشدی در حکومت طالبان نداشته و طالبان هیچ توجهی به آن نداشتند؛ نه خطاطی به عنوان یکی از بهترین هنرهای اسلامی و نه شعر و شاعری و... هیچ‌کدام مورد عنایت و تشویق طالبان واقع نگردید.

۴. انگیزه‌ها و ریشه‌های عملکرد ضد فرهنگی طالبان:

خواستگاه فکری و اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی رفتارهای آموزشی و فرهنگی افراد و جریان‌ها دارد. طالبان نیز به عنوان یک جریانی عمدتاً سیاسی و نظامی از این امر مستثنی نیست. در واقع بازتاب زندگی قبیله‌ای و تربیت و تغذیه فکری سنتی (دیوبندی) به صورت برخورد منفی با آموزش و علوم جدید، رسانه و هنر خود را در اندیشه و رفتار طالبان نشان داد. نگاه بدبینانه‌ای طالبان نسبت به دستاوردهای علمی و آموزشی مغرب زمین و... که ریشه در دو مسئله‌ای فوق و نیز در فقر آگاهی و دانش دینی رهبران طالبان داشت، آسیب‌های جدی را در حوزه‌ی آموزشی، رسانه‌ای و هنری به وجود آورده و مردان و زنان زیادی را از نعمت سواد و آموزش محروم نمود، کیفیت رسانه‌های جمعی را تنزل بخشیده و مسیر توسعه‌ی آن را مسدود ساخت؛ ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکر هنر و تمدن افغانستان وارد آورد که نابودی تندیس‌های عظیم‌الجسمه بودا در بامیان نمونه‌های آن است. در اینجا بر آنیم که سه مؤلفه‌ی مذکور را به عنوان علل و عوامل اصلی و مهم رفتارهای ضد فرهنگی طالبان مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

البته قبل از آن لازم است که انگیزه‌های رفتار طالبان را در قبال مؤلفه‌های فرهنگی مذکور از زبان رهبران ارشد این گروه نیز مطرح نموده و آن را تحلیل و بررسی نماییم. مقامات طالبان در مقام توجیه و دفاع از عملکردهای ضد فرهنگی‌شان حراست از ارزش‌های دینی، اجرای حدود و شریعت اسلامی و تطبیق فقه حنفی را به عنوان پشتوانه‌ی رفتارهایشان ذکر کرده‌اند. چنانچه ملا محمد عمر رهبر طالبان دستیابی زنان به تحصیل و آموزش در مدارس جدید را به معنای اعمال سیاست کفر و ترویج فحشا و بی‌عفتی زنان قلمداد نمود. وی تأکید کرد که طالبان هرگز اجازه‌ی تحصیل به زنان را نخواهد داد (فرزان، ۱۶۷-۱۶۶). وزیر آموزش و پرورش طالبان علت مخالفت با موسیقی را این می‌داند که موسیقی در ذهن انسان تنش ایجاد نموده و فراگیری اسلام را مختل می‌نماید (بینش، ۲۵۰). در حوزه عکس امیرخان متقی، وزیر اطلاعات و فرهنگ طالبان نگهداشتن آلبوم‌های عکس در خانه را در تضاد با اسلام می‌داند. در مورد تلویزیون و سینما، این ابزارها را آلات لهو دانسته و فاقد مشروعیت دینی اعلام نمودند (عارفی، ۲۰۴). هنرهای نقاشی و مجسمه‌سازی نیز با همین انگیزه‌ها مورد هدف واقع شدند؛ و... در تمامی این موارد دغدغه‌های دینی و شرعی اساس رفتارها ذکر شده است. رهبران طالبان هم بارها و بارها برپایی حکومت اسلامی و اجرای شریعت اسلامی از مسیر تطبیق فقه حنفی را مهم‌ترین هدف

خود اعلام نموده بودند (حقانی، ۱۹).

این در حالی است که داده‌های منابع دینی و تفحصات تاریخی، رفتارهای طالبان در قبال مسائل فرهنگی را به عنوان یک رفتار اسلامی مورد تأیید قرار نمی‌دهد. اسلام احترام زیادی به علم و دانش قائل است؛ و در متون دینی اسلام توصیه‌های فراوانی در مورد فراگیری علم و دانش شده است. در جایی از زبان پیامبر اکرم (ص) دانش و حکمت گمشده‌ی انسان مؤمن معرفی شده که هر جایی آن را بی‌یابند، اخذ می‌نمایند، در جای دیگر علم‌آموزی بر هر مسلمانی اعم از زن و مرد فرض اعلام شده است؛ در موردی دستور به پی‌جویی علم، صادر شده است؛ حتی اگر آن علم در دورترین نقطه‌ی شناخته‌شده‌ی جهان آن روز که مردمان بت پرست داشتند؛ یعنی در چین باشد؛ همچنین در نهج‌البلاغه در خطبه همام، حریص بر علم‌آموزی یکی از ویژگی‌های انسان باتقوا ذکر شده است (نهج‌البلاغه، ۲۹۶) و... وقتی این داده‌ها و مستندات را مورد دقت قرار می‌دهیم، می‌بینیم که اسلام در مورد علم مرزهای جغرافیایی، دینی، جنسیتی و... را بی‌اعتبار دانسته و جهل را برازنده‌ی هیچ انسان مسلمانی نمی‌داند؛ اعم از اینکه مرد باشد و یا زن، علم هم فقه باشد یا کلام و یا ریاضیات و... محصول اندیشه‌ی مسلمانان باشد و یا بت پرستان و... اگر این‌گونه نبود، تحصیل علم از نزد چینی‌های بت پرست هیچ توجیهی نداشت. بت پرستان چینی در علوم اسلامی تبحری نداشتند که رسول‌الله (ص) پیروانش را سفارش به اخذ علم از نزد آن‌ها می‌کند. این می‌رساند که در تفکر اسلامی همه‌ی علوم محترم و بایسته‌ی فراگیری است، حتی اگر علوم جدید باشد. تنها شرطی که در منابع دینی برای علم ذکر شده است، نافع بودن آن است. به عبارتی به مؤمنین و پیروان اسلام توصیه شده است که دنبال علمی باشند که منفعتی برای آن‌ها و جامعه‌ی اسلامی داشته باشد. امام علی (ع) در اوصاف متقین جمله‌ای دارد، مشعر به همین مطلب: و وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم (همان، ۲۹۴)؛ اما آیا علوم ریاضیات، مثلثات، فیزیک، شیمی، تاریخ و... که در مدارس جدید تدریس می‌شود، از ضروریات جوامع اسلامی نبوده و نافع به حال آن‌ها نیست؟ پس چه ضرورتی دارد که ما از مدارس جدید نیز حوزه‌ی علمیه‌ی دیگری بسازیم و مضامین درسی را فقه‌پرهز نماییم، از تحصیل زنان ممانعت نماییم؟ اگر همچنان که طالبان ادعا دارند آموزش جدید فساد آور باشد، چگونه است که ویروس آن فقط دامن‌گیر زنان می‌شود و مردان را مبتلا نمی‌سازد؛ چگونه است که در بعضی مدارس کابل فساد آور است و در بعضی نیست؛ چگونه است که در قندهار و غزنی و لوگر و... کاملاً فساد آور است اما در کابل و جلال‌آباد فقط بعضی مدارس را مبتلا می‌سازد و...؟

بنابراین علم ستیزی طالبان ربطی به دین و شریعت اسلامی ندارد؛ بایستی حقیقتی دیگری نیز وجود داشته باشد که بعداً متذکر خواهیم شد. البته همان گونه که ذکر شد، طالبان ادعای شریعت گرایی دارد - که ممکن است همین گونه هم باشد- اما این شریعت اسلامی نیست که چنین حکم می کند، بلکه این برداشت خاص طالبان از اسلام و شریعت است که چنین نتیجه ای به بار می آورد.

در حوزه های دیگر نیز همین گونه است. بت شکنی طالبان و مبارزه آن با هنرهای نقاشی، سینمایی و... متفاوت از آنچیزی است که اسلام می خواهد. در این مورد مهم ترین مسئله تخریب بت های بامیان است که یکی از قدیم ترین آثار تمدنی سرزمین افغانستان و بزرگ ترین بی نظیرترین آثار تاریخی جهانی در نوع خود به شمار می رفت. طالبان در مظنه ای خود باور داشتند که با این اقدام دستورات اسلامی را اجرا کرده اند؛ در صورتی که پژوهش های قرآنی، روایی و تاریخی بعضی محققین و عملکرد مسلمانان صدر اسلام که طالبان ادعای بازگشت به سیره ی آن ها را دارند، این برداشت را به نقد می کشد. در آقای ساعدی یکی از محققان این حوزه معتقد است که قرآن کریم در قبال آثار تاریخی بازمانده از پیشینیان دو نوع برخورد دارد؛ در مواردی حفظ و نگهداری آن را به منظور وعظ و عبرت گیری و نیز به عنوان میراث تاریخی امم پیشین مطلوب می داند و در موارد دیگر محو و نابودی آن را پسندیده می شمارد (الساعدی، ۲۶-۲۷). وی پس از بررسی آیات متعدد در این زمینه، نتیجه می گیرد که از نظر قرآن کریم هر جایی که وجود این آثار تاریخی (اعم از بنا و مجسمه و...) زمینه ی شرک، عبادت غیر خدا و بازگشت به فرهنگ جاهلی را فراهم نماید، انهدام و نابودی آن از نظر قرآن کریم محبوب و مطلوب است؛ اما هر جایی که آثار تمدنی محض پیشینیان تلقی شده، مایه ی عبرت و اندرز و یا زینت و دارای منافی از این دست برای امروزی ها بوده و احتمال و شائبه ی افتادن در دام شرک وجود نداشته باشد، حفظ و نگهداری آن پسندیده و مطلوب است (همان، ۲۷).

۱۰۳

این برداشت از قرآن را تاریخ صدر اسلام نیز تأیید می کند. مسلمانان نخستین به رغم اینکه مبارزه ی سختی با بت های شبه جزیره ی عربستان نموده و اصنام و تمثال های ذی روح را نابود کردند؛ اما زمانی که به ایران رسیدند، برخورد آن ها متفاوت بود؛ زیرا بستر فرهنگی و دینی دو جامعه کاملاً متفاوت از هم بود. عربستان سرزمینی است که هنگام طلوع آفتاب اسلام و پیش از آن گرفتار فرهنگ شرک و بت پرستی بود، لذا وسوسه و احتمال بازگشت به فرهنگ جاهلی و بت پرستی در صورت سرپا بودن اصنام بسیار قوی بود؛ اما ایرانیان بر دیانت و اندیشه زرتشت

بوده و با بت پرستی ارتباطی نداشتند؛ به رغم اینکه مجسمه‌های زیادی در این سرزمین وجود داشت، اما آن‌ها به پرستش آن اقدام نکردند. لذا مسلمانان هنگام فتح این سرزمین متعرض مجسمه‌های موجود نشده و به نابودی و یا قطع سر آن اقدام نکردند. به عنوان مثال تندیس شیر همدان و بابل و... بدون اینکه کوچک‌ترین آسیبی متوجه آنان شود، بر حال خود باقی ماند. حتی در ادواری بعدی خلیفه‌ی عباسی المکتفی بالله (م ۲۸۹هـ) تلاش کرد که تندیس شیر همدان را به مرکز خلافت یعنی بغداد منتقل سازد (همان، ۱۴۰).

علاوه بر ایران در شام و مصر نیز فاتحان اسلامی با آثار باستانی و مجسمه‌های موجود در این بلاد برخوردی داشتند، متفاوت از آنچه که با بت‌های عربستان انجام دادند. تمثال‌هایی موجود در این جوامع چه در درون معابد و دیرها و چه در میادین شهر و... چه تندیس‌ها و مجسمه‌های ذی‌روح و چه بدون روح و... تا قرن‌ها بعد و بعضاً تا به امروز دست‌نخورده و آسیب‌نندیده باقی‌مانده‌اند. در اینمورد می‌توان از تمثال هلیانه در شام، تمثال آرایشگر فرعون، کنیز فرعون، شامه و طامه، مجسمه ابوالهول، عمود السواری، مجسمه‌های معبد آمون و ده‌ها تمثال و مجسمه‌ی انسان و غیر انسان نام برد که مسلمانان نخستین و فاتحان این بلاد هیچ‌گونه تعرضی نسبت به این مجسمه‌ها نداشته‌اند (همان، ۱۸۶، ۲۲۳، ۲۴۷)؛ زیرا تهدیدی از سوی این تندیس‌ها علیه اندیشه‌ی توحیدی مسلمانان و ساکنان این سرزمین احساس نمی‌کردند.

حال مجسمه‌های تاریخی موجود در افغانستان نیز وضعیتی مشابه داشتند. ساکنان این سرزمین از قرن اول هجری که دین اسلام را پذیرفته‌اند تا کنون، هیچ تردیدی نسبت به حقانیت این دین نداشته‌اند. قرن‌های متمادی بت‌های مذکور سرپا بودند، اما وسوسه‌ای برای بازگشت به دین بودایی و یا بت پرستی در دل این مردم ایجاد نشد. اصولاً بشر امروزی به عقلانیتی رسیده است که دل در گرو پرستش بت‌ها نسپارد.

در مجموع و با توجه به بحث‌های صورت گرفته (به رغم ادعای طالبان) برخورد این گروه با آموزش، هنر و رسانه تأییدات دینی ندارد؛ و بایستی ریشه‌های واقعی این نوع رفتارها را در حوزه‌های زیر جستجو نمود.

۱. زمینه‌های اجتماعی سنت‌گرا و قبیله‌ای:

همانطوری که عرض کردم زمینه‌های اجتماعی نقش مهمی در شکل‌گیری تفکر و جهت‌دهی رفتارها دارد؛ این مسئله در مورد طالبان نیز صادق است. هرچند طالبان ادعا دارند که عملکرد آن‌ها بر اساس دستورات اسلام است، اما بسیاری از رفتارهای آن‌ها نه در آموزه‌های

دینی و اسلامی، بلکه در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگ قبیله‌ای ریشه دارد. زمینه و فرهنگی که در آن با دستاوردهای فکری و تمدنی غرب، به عنوان غیر تهدید کننده، برخورد منفی شده و نسبت به دانش و علوم جدید، به عنوان دستاورد این تمدن، بدبین هستند. زنان را پرده‌نشین می‌خواهند و آموزش جدید، ظهور و فعالیت‌های آنان را در صحنه‌ی اجتماعی باعث فساد و بر خلاف غیرت مردانگی قلمداد می‌کنند. رهبران طالبان از درون چنین جامعه‌ای برخاسته و با چنین ارزش‌هایی بزرگ شده‌اند. احمد رشید روزنامه‌نگار پاکستانی در این مورد می‌نویسد:

«رهبران طالبان همگی از فقیرترین، سنت‌گراترین و کم‌سوادترین استان‌های پشتون جنوبی افغانستان بودند. در دهکده‌ی ملا عمر همیشه زنان با نقاب خود را کاملاً پوشانده بودند و هیچ دختری به مدرسه نرفته بود؛ زیرا هیچ مدرسه‌ی برای آنان وجود نداشت» (احمد رشید، ۲۲۶).

این فرهنگ و اخلاق در تار و پود رهبران و تصمیم‌گیرندگان طالبان ریشه دوانده و اساس عملکرد آن‌ها را در دوره‌ی حکومت‌داری شکل می‌داد. آن‌ها سعی داشتند که تجارب و ارزش‌های فرهنگی حاکم بر محیط و جامعه‌ی خویش را در سراسر افغانستان و در میان دیگر اقوام ساکن این کشور پیاده نموده و با استناد به قرآن و اسلام آن را توجیه نمایند (همان).

مبارزه‌ی طالبان با آموزش جدید و ممانعت از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی زنان به همین مسئله مرتبط بوده و در همین چارچوب قابل تبیین است. واقعیت این است که برخورد طالبان با مسائل فوق‌دارای پشتوانه‌ی اجتماعی و قبیله‌ای بوده و بخش قابل‌توجهی از جامعه‌ی پشتون (و البته نه همه‌ی آن‌ها) از آن حمایت می‌کردند. به خصوص سیاست‌های جنسیتی طالبان و مخالفت آن‌ها با تحصیل زنان هواداران زیادی در جامعه‌ی قبیله‌ای پشتون‌ها داشته و دارد و این مسئله هیچ ارتباطی با شریعت و آموزه‌های اسلامی ندارد. ما زمانی واقعیت این مسئله را به درستی درک می‌کنیم که بدانیم مسدود شدن مکاتب و مدارس جدید و ممانعت از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی زنان در مناطق پشتون نشین مثل قندهار، غزنی و... بازتاب خاصی نداشته و واکنشی را به دنبال نیاورد؛ اما همین رفتار در کابل و هرات (که اکثراً اقوام غیر پشتون ساکن آن بودند) حساسیت‌های زیادی را در داخل افغانستان به دنبال داشته و حتی اعتراضات سازمان ملل متحد را در پی داشت. پاسخی را که ملاغوث به عنوان نماینده طالبان به اعتراض‌ها می‌دهد، باز هم ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که اقدامات طالبان دارای زمینه‌های اجتماعی است، از سوی بخشی اصلی جامعه‌ی پشتون مورد حمایت است و ربطی به اسلام و اندیشه اسلامی ندارد. «ما با افراد نظامی خویش تعهداتی داریم که یکی از آن جمله ممانعت از کار و تحصیل زنان

است. اگر ما این تعهد را نقض نمائیم، نظامیان خطوط جبهه را رها خواهند کرد و به روستاهای خود باز خواهند گشت» (اندیشمند، ۲۲۰)

گفته‌های عبدالحکیم مجاهد سفیر طالبان در پاکستان نیز مهر تأیید دیگری است در این زمینه. وی می‌گوید: «تمام ارتش ملی و نیروی پلیس ما، داوطلبانی از مناطق پیر [؟] و سستی هستند و معتقدند فرستادن دختران به مدرسه، کاری بی‌شرمانه است» (عارفی، ۲۱۰). علاوه بر این در دوره‌ی پیش از طالبان، در قلمرو حاکمیت حرکت انقلاب اسلامی و حزب اسلامی یونس خالص نیز دختران و زنان حق ورود به مکاتب، مؤسسات آموزشی و ادارات دولتی را نداشتند (اندیشمند، ۲۱۶). لذا ممانعت از آموزش جدید در میان پشتون‌ها حد اقل برای بخشی از بدنه‌ی جامعه پشتون نه تنها مسئله‌ی جدیدی نبوده، بلکه دارای زمینه‌های اجتماعی و از مطالبات آن‌ها است.

در نتیجه؛ بخش مهمی از رفتارهای فرهنگی طالبان ریشه در زمینه‌های اجتماعی و ارزش‌های حاکم بر جامعه‌ی پشتون (پشتونوالی) دارد. ارزش‌هایی که هم رهبران طالبان آن را پذیرفته و هم هواداران آن‌ها خواهان پایبندی و عملی نمودن آن در سراسر افغانستان است.

۲. زمینه‌های فکری و تحصیلی پرورش رهبران طالبان:

تفکر و اندیشه پدیده‌ای است که به تدریج و متأثر از عوامل گوناگونی شکل می‌گیرد، شکوفا می‌شود و گسترش می‌یابد. یکی از این عوامل زمینه‌های اجتماعی است که مورد بحث واقع شد. عامل دیگر مراکز فرهنگی و تربیتی است. هر تفکر و اندیشه‌ای که بر متولیان مدارس و مراکز فرهنگی حکومت کند، دانش‌پژوهان و شاگردان این مراکز را نیز متأثر خواهد ساخت؛ اندیشه، گفتار و رفتار آن‌ها را جهت خواهد داد. طالبان هم جدایی از این مسئله نیستند. تحقیقات و منابع موجود نشان می‌دهد که تغذیه‌ی فکری و دینی طالبان در پاکستان و تحت تربیت و مدیریت مدارس دیوبندی صورت گرفته است. دیوبند مدرسه‌ای است که در ۱۸۶۶ م، توسط مولانا محمدقاسم نانوتوی و همکارانش در دهکده دیوبند هند تأسیس گردید (کریمی حاجی خادمی، ۱۴۱). این مدرسه در ۱۹۱۹ وارد بازی‌های سیاسی شده و جمعیت العلمای هند را به وجود آورد. در دوره‌ی پس از تقسیم شبه‌قاره شعبه‌ی از جمعیت العلما توسط مولانا بشیر احمد عثمانی تحت عنوان جمعیت العلمای اسلام در پاکستان به فعالیتش ادامه داد. جمعیت العلمای اسلام بعداً به دو جناح سیاسی اکثریت تحت رهبری مولانا فضل الرحمن و اقلیت تحت رهبری مولانا سمیع الحق تقسیم شد (عارفی، ۱۹۶). نگاه دیوبندیها نسبت به مظاهر تجدد، دانش جدید و... بدبینانه و

افراطی بود؛ این نگرش از همان آغاز بر این مکتب سیطره داشته است:

«دیوبندی‌های اولیه نیز سختگیر و ضد دانش و علوم جدید بودند ... بنیان‌گذاران این مدرسه، حنفیانی سخت‌گیر و دقیق بودند و در مبادی تعلیم و جزم‌اندیشی، بر عقاید و مذاهب کلامی اشعریه و ماتریدیه مشی می‌کردند... مدرسه آن‌ها، تجدید حیات علوم کلامی در هند مسلمان را وجهه همت خود قرارداد و دانش‌های جدید را از مواد درسی خود حذف کرد» (موثقی، ۲۷۹-۲۷۸).

این در حالی است که دیوبندی‌های پسین و مستقر در پاکستان به دلیل تأثیرپذیری از جریان وهابیت و دلارهای نفتی عربستان به مراتب سختگیرتر و جزم‌اندیش‌تر از پیشگامان خود می‌باشند (عارفی، ۱۹۸). در مورد فضل الرحمن و سمیع الحق گفته شده است که: «این دو رهبر، هر دو متعلق به گروه قومی پشتون هستند و از لحاظ فکری، طرفداران سرسخت قرآن و سنت و سیره خلفا و صحابه و معتقد به نظریات علمای سلف و مخالف با اجتهاد و تجدد به شمار می‌روند» (همان، ۱۹۶).

طالبان دست پروردگان چنین جریان فکری به حساب می‌آیند؛ زیرا جمعیت العلمای اسلام نقش زیادی در تحولات سیاسی و فکری افغانستان داشته است. آن‌ها در دوران جهاد علاوه بر اینکه طلاب علوم دینی زیادی را جذب مدارس خود در شهرهای مختلف نموده بودند، ده‌ها مدرسه دینی و مرکز آموزشی دیگری را نیز برای مهاجرین ساخته و هزاران تن از فرزندان مهاجرین را جذب آن‌ها نموده‌اند. افرادی که بعدها هسته‌ی اصلی جنبش طالبان را تشکیل می‌دادند. بدین ترتیب اندیشه‌ها و آموزه‌های فکری دیوبندی از طریق مدارس و مراکز آموزشی این جریان انتقال و طالبان را به شدت تحت تأثیر قرارداد. البته جمعیت العلما تنها جریان دیوبندی نیست که طالبان را متأثر ساخته باشد؛ جریان‌های دیگر دیوبندی، مثل جمعیت اهل حدیث و سپاه صحابه نیز دارای ارتباط گسترده با طالبان بوده و در شکل‌دهی ساختار فکری طالبان نقش مهمی ایفا نمودند؛ اما جمعیت العلما به دلیل اشتراکات فرهنگی، نژادی، زبانی و تجارب سیاسی بیش‌ترین تأثیر را در این زمینه داشته است. (همان، ۱۹۶-۱۹۵).

علاوه بر این جمعیت العلما رابطه‌ی نزدیکی با حزب مولوی محمدنبی محمدی «حرکت انقلاب اسلامی» داشته و گفته می‌شود که این حزب به توصیه‌ی رهبر جمعیت العلما تأسیس شده است (کریمی حاجی خادمی، ۱۲۹). همچنین تربیت نیروهای فکری و فرهنگی این حزب «جمعیت طلبای حرکت انقلاب اسلامی» در بلوچستان پاکستان از سوی جمعیت العلما صورت

گرفته است. این طلاب «متأثر از تفکر دیوبندی، در سخت‌گیری بر حفظ ظواهر اسلامی و مخالفت با وسایل صوتی در جبهه‌های مجاهدین در دوران جهاد شهرت داشته و با هر نوع تمایلات غیرشرعی شدیداً مقابله می‌نمودند» (عارفی، ۲۰۱). این در حالی است که در دوره‌ی طالبان بسیاری از رهبران و فرماندهان نظامی آن را همین افراد؛ یعنی اعضای سابق حرکت انقلاب تشکیل می‌دادند و خود ملا عمر هم سابقه عضویت این حزب را دارد. به صورت واضح‌تر، ملا عمر رهبر طالبان، ملا سید غیاث‌الدین وزیر تحصیلات عالی، ملا خیرالله خیرخواه وزیر داخله، ملا عبیدالله وزیر دفاع، محمدالله آخوند وزیر مالیه، امیرخان متقی وزیر فرهنگ و اطلاعات، صادق آخوند وزیر تجارت، مولوی قلم‌الدین وزیر امر به معروف و نهی از منکر، عارف‌الله عارف معاون وزیر مالیه و... همگی از اعضای سابق حرکت انقلاب بودند که به طالبان پیوستند (کریمی حاجی خادمی، ۳۹-۳۶). این افراد در دوره‌ی پیش از طالبان نیز تحصیل و آموزش را برای زنانی تحت قلمرو حاکمیت خویش قدغن نموده بودند (اندیشمند، ۲۱۶) که با شکل‌گیری طالبان و سلطه‌ی آن بر بخش وسیعی افغانستان این کار را در سطح وسیع‌تری انجام دادند.

بنابراین دیوبندی‌ها و به خصوص جمعیت العلمای اسلام نقش زیادی در تغذیه‌ی فکری و تربیت نیروهای رهبری و فرهنگی طالبان داشته است. در واقع ریشه‌های بسیاری از رفتارهای طالبان در حوزه فرهنگی به آموزه‌های پیشین آن‌ها که از دیوبندیه و مراکز آموزشی جمعیت العلماء آموخته‌اند، بر می‌گردد.

جنبش طالبان به دلیل تأثیرپذیری از مایه‌های فکری جمعیت العلمای پاکستان بیشتر دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی را با الهام از این گروه پی ریزی نموده است. این امر بویژه در برخورد با مظاهر تمدن کنونی و پدیده‌های جدید پررنگ‌تر و برجسته‌تر به نظر می‌رسد (سجادی، ۲۲۷).

همچنین گفته می‌شود که «طالبان با استناد به آرای برخی علمای پاکستان عکس گرفتن را حرام می‌دانند» (قراگوزلو، ۵۷). بعضی از اعضای این گروه در دوران تحصیل در پاکستان نیز در اعتراض به قتل سه تن از اساتید خود دست به تظاهرات زده و مغازه‌های ویدئو را تخریب نموده و عکاسان را کتک زدند (احمد رشید، ۱۹۳). اینکه در میان اینهمه مغازه سراغ مغازه‌های ویدئو رفته و نیز عکاسان را زیر ضرب می‌گیرند، خود جای تأمل دارد.

در مجموع بخش زیادی از رفتارهای طالبان در قبال آموزش جدید، عکس، ویدئو، مجسمه

و... ریشه در اندیشه و افکار حاکم بر نظام آموزشی دوره‌ی تحصیلی آن‌ها دارد که از سوی مکتب دیوبندیه تعلیم داده می‌شد.

۳. ضعف تحصیلات و آگاهی:

واقعیت این است که معرفت صحیح دینی کار ساده‌ی نیست؛ زیرا فهم درست متون و منابع دینی با محدودیت‌ها و موانعی زیادی مواجه است. برداشتن نسبی این موانع نیازمند دوره‌ی طولانی تحصیل در محضر اساتید مجرب، سالم‌النفس و الفکر و دارای اطلاعات وسیع از دانش دینی (اعم از فقه، اصول، تفسیر، کلام، رجال و درایه، تاریخ اسلام و...) و معلومات جهانی است. تا با در نظر گرفتن منظومه‌ی فکری اسلام مسئله‌ی محکم و متشابه، ظاهر و باطن، صدور و دلالت و... را در حد معقول و منطقی حل نموده و از افتادن در دام ظاهرگرایی و باطنی‌گرایی و... نجات یابد. به خصوص اینکه تحولات جهان امروزی بسیار سریع بوده و کشف نظریه‌ی واقعی اسلام در باره‌ی آن وسعت فکری و علمی را خواستار است.

این در حالی است که بخشی از مشکلات طالبان و ریشه‌ی مواجهه‌ی منفی آن‌ها با مباحث فرهنگی مطروحه به همین مسئله بر می‌گردد. این‌ها نه از دانش دینی بهره‌ی لازم را داشتند و نه از اوضاع و بایسته‌های جهانی. به همین دلیل خشک، خشن و غیرقابل انعطاف و منطق ناپذیر بودند. اکثر اعضای طالبان در بلوچستان و ایالت مرزی شمال غرب پاکستان دانش آموخته بودند. در آنجا «آن‌ها [طالبان] قرآن، احادیث پیامبر (ص) و پایه‌های قانون اسلامی را آن گونه که معلمان کم سواد تفسیر می‌کردند، فرامی‌گرفتند. هیچ یک از معلمان یا طلاب در زمینه ریاضیات، علوم، تاریخ یا جغرافی اطلاعاتی نداشتند» (همان، ۷۸).

طبیعی است که معضل کم‌سوادی اساتید در رفتار فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شاگردان نیز اثر گذاشته و خود را نشان خواهد داد. به خصوص اینکه درگیر شدن در مسئله‌ی جهاد و جنگ‌های داخلی فرصت استفاده از اساتید ضعیف و کم‌مایه را نیز از طالبان ستانده بود. در دوره‌ی جهاد اعضای ارشد طالبان و از جمله شخص ملا عمر درس و بحث را تعطیل نموده و در قالب احزاب جهادی به انجام فریضه‌ی جهاد اقدام نموده بود (قراگوزلو، ۵۸-۵۷). این مسائل باعث شد که از نظر آگاهی دینی و سطح فکری آسیب‌های زیادی بی‌بینند و در دوره‌ی سلطه بر افغانستان از ایجاد ارتباط علمی و منطقی میان آموزه‌های اسلامی و مسائل و نیازهای جدید عاجز مانند. ضعف فکری و فقر دانش دینی طالبان در نوشته‌های احمد رشید بهتر نشان داده شده است:

«طالبان مطالعات ضعیفی در تاریخ اسلامی و تاریخ افغان، علم شریعت و قرآن و توسعه‌های تئوریکی و سیاسی در جهان اسلام، طی قرن بیستم، دارند ... هیچ بیانیۀ اسلامی یا تحلیل اندیشمندانه اسلامی یا تاریخی در بارۀ افغانستان ندارند. در مبحث اسلام افراطی، در پهنۀ جهانی، چیز زیادی برای عرضه ندارند. ادراک آن‌ها از تاریخچه خودشان حتی کمتر است و این امر باعث به وجود آمدن یک تاریک‌اندیشی شده است که هیچ فضایی برای مباحثه حتی با پیروان مسلمان آن‌ها باقی نمی‌گذارد» (احمد رشید، ۱۹۵).

این مسئله نشان می‌دهد که طالبان را نه یک جریان فکری، بلکه یک گروه سیاسی و اجتماعی به حساب آورد که در پاسخ به نیازهای اجتماعی پشتون‌ها بروز و ظهور یافته و با کمک کشورهای ذی‌نفع منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بر بخش اعظم افغانستان مسلط شده است. ضعف فکری و اطلاعاتی طالبان فقط به مسائل دینی مربوط نمی‌شود. همان‌گونه که مستند مذکور بیان می‌کند، این گروه از نگاه آگاهی سیاسی، اجتماعی، تاریخی و درک تحولات، ضرورت‌ها و بایسته‌های جهانی نیز دچار ضعف آشکار و واضح می‌باشد. وحید مژده نیز گزارش می‌کند که «دانش بسیاری از آنان [رهبران طالبان] در محدوده تنگ یکی دو ولایت افغانستان خلاصه می‌شد. فهم آنان از مسائل سیاسی سمعی بود که یا با شنیدن اخبار رادیو حاصل می‌شد و یا از کسانی که با آنان در تماس بودند، می‌شنیدند و اکثریت این رهبران به مطالعه چیزی غیر از قرآن مجید و کتاب‌های درسی مدرسه (دینی) تمایل نداشتند... [ملا محمدحسن آخند وزیر خارجه طالبان به آقای مژده گفته است] من در زندگی حتی یک مقاله از روزنامه‌ای را نخوانده‌ام، زیرا بجای اینکه وقت خود را در این کار ضایع کنم، چند صفحه از قرآن مجید را می‌خوانم» (مژده، ۴۹-۵۰). با توجه به این سطح از اندیشه، میزان علمی و ویژگی‌های روحی است که گروه طالبان با دانش جدید مبارزه نموده و در بهترین حالت آن را کم‌اهمیت و اضافی جلوه می‌دهد.

«اکثر رهبران تحریک طالبان معتقداند که تعلیم دینی اصل است و تعلیم عصری یک امر درجه دو [است]؛ بنابراین این نوع تعلیم آن‌قدر جالب‌توجه آنان نیست. این دیدگاه بر وضع تعلیمی در افغانستان تأثیر گذاشته است. طالبان قبل از ورود به کابل لیسه‌ها و مکتب‌ها را در ولایت‌های لوگر و میدان به دلیل جریان جهاد ضد فساد بسته و مدعی شدند که این تعلیم یک امر اضافی است و شرکت در جهاد در قدم نخست قرار دارد» (اندیشمند، ۲۲۸).

کم‌اهمیت جلوه دادن دانش جدید بیانگر ضعف علمی و فکری طالبان می‌باشد و الا نیازمندی جوامع اسلامی به علوم ریاضی، فیزیک، تاریخ و... از واضحات است. جهاد جاهلانه از

نظر دینی نیز ارزش خاصی ندارد؛ آنچه به قداست جهاد می‌افزاید معرفت پیشین آن است. ضمن اینکه افراد جاهل در خیلی مواقع درست نمی‌فهمند که اصلاً شرایط جهاد فراهم است و یا خیر. طالبان به بهانه‌ی مبارزه با فساد و تقدم جهاد بر علم مدارس را تعطیل کردند؛ اما آیا یک انسان آگاه و قلم به دست بهتر می‌تواند ریشه‌ی فساد را از میان بردارد و یا انسان جاهل سلاح بر دوش؟ ... این‌ها می‌رساند که چقدر فقر علمی و ضعف آگاهی طالبان آسیب زیادی بر حوزه‌ی علمی و فرهنگی افغانستان وارد نموده است.

طالبان در مورد تلویزیون ادعا می‌کردند که: «علماء در باره‌ی آن [تلویزیون] اختلاف نظر دارند، برخی به جواز فتوا داده‌اند و برخی دیگر آن را حرام می‌شمارند؛ زیرا تصویر حرام است و دیگر اینکه تلویزیون از ابزار لَهو شمرده می‌شود و لذا ما هم آن را متوقف کرده‌ایم» (حقانی، ۱۳۷۸: ۲۸). این نحو قضاوت از یک طرف به مبانی فکری طالبان بر می‌گردد که اصالت الحرمة باشد (کریمی حاجی خادمی، ۶۷)؛ و از طرف دیگر نشان‌دهنده‌ی درک ناقص طالبان از ماهیت تلویزیون و نقش آن در حیات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و ... جوامع بشری می‌باشد. لذا به همین سادگی آن را ابزار لَهو خوانده و مردم را از این رسانه‌ی تأثیرگذار و رشد دهنده‌ی فرهنگ و هنر محروم کردند.

البته در درون جنبش طالبان افرادی نیز بودند که با این رفتارها همسویی نداشته و اندیشه‌های معتدلانه‌تری داشتند؛ کسانی مثل احمد متوکل و بعضی افراد دیگر؛ اما اندیشه‌ی حاکم و مسلط بر جنبش طالبان و شخص ملا عمر تند و انعطاف‌ناپذیر بود.

در مجموع یکی از ریشه‌های اصلی و مهم رفتارهای منفی طالبان در قبال فرهنگ و تمدن افغانستان به درک ناقص از دین، ضعف فکری و فقر آگاهی‌های سیاسی، اجتماعی، تاریخی و ... آن‌ها بر می‌گردد. این امر در کنار فضای فکری جامعه‌ی سنتی و قبیله‌گرای پشتون‌ها که محیط زندگی طالبان بودند و تأثیرات افکار و اندیشه‌های مکتب فکری دیوبندیه که مراکز تحصیلی آن‌ها بودند، مهم‌ترین ریشه‌های رفتارهای فرهنگ ستیزانه‌ی طالبان را تشکیل می‌دهند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

جنبش طالبان در پاییز سال ۱۳۷۳ وارد حیات سیاسی و نظامی افغانستان شد. این گروه در زمان اندکی بر بیش از دو سوم این سرزمین و از جمله بر کابل پایتخت آن مسلط گردید. طالبان در دوره‌ی حکومت بر افغانستان مواجهه‌ی غیرعلمی و غیردینی با علوم جدید، رسانه و هنر داشته و این مؤلفه‌های مهم فرهنگی را به نابودی کشاند. بسیاری از مدارس و دانشگاه‌ها را تعطیل

نمود. برای باقی مانده‌ها هم برنامه و مضامین درسی با محتوای اسلامی ایجاد نمود؛ به گونه‌ای که این مدارس نه به مدارس عصری، بلکه به مدرسه‌ی دینی بیشتر شباهت داشت. همچنین تلویزیون را حرام دانسته و کیفیت برنامه‌های رادیویی و مطبوعات را تنزل بخشید. هنرهای سینمایی و تلویزیونی، موسیقی، نقاشی، عکاسی، مجسمه و... را مغایر احکام و دستورات اسلامی خوانده و از بین برد.

هر چند طالبان برای توجیه رفتارهایشان به دین و شریعت پناه بردند؛ اما در متن این گفتار مستنداً ثابت گردید که متون دینی و سیره‌ی عملی مسلمانان نخستین این رفتارها را تأیید نمی‌کنند و در حقیقت این رفتارها در زمینه‌های اجتماعی رشد طالبان، اندیشه‌های حاکم بر مراکز آموزشی آن‌ها و ضعف فکری و علمی آن‌ها ریشه دارد و نه در آموزه‌های اسلامی.

منابع و مأخذ

۱. نهج البلاغه، محمد دشتی، مؤسسه انتشارات حضور، قم، ۱۳۸۱ ش.
۲. اندیشمند، محمداکرام، سال‌های تجاوز و مقاومت، نشر پیمان، [بیجا]، ۱۳۸۳ ش.
۳. اندیشمند، محمداکرام، معارف عصری افغانستان، بنگاه انتشارات میوند، کابل، ۱۳۸۹ ش.
۴. انوری، حسن و دیگران، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۲، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۵. آشوری، داریوش، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۶. به کوشش حاج بابایی، محمدرضا، قوانین ملا عمر: مجموعه قوانین و آیین‌نامه‌های طالبان در افغانستان، نگاه امروز، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۷. بینش، محمد وحید، افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، کابل، ۱۳۸۸ ش.
۸. جانسون، کریس، افغانستان کشوری در تاریکی، نجله خندق، چاپ و صحافی علامه طباطبایی، [بیجا]، [بی تا].
۹. حقانی، حفیظ الله، جنبش طالبان: تشکیلات، دیدگاه‌ها و ویژگی‌ها، سرور دانش، فصلنامه سراج، ش ۱۸، قم، ۱۳۷۸ ش.
۱۰. دادگران، سید محمد، مبانی ارتباطات جمعی، فیروزه، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۱۱. الساعدی، حسین علی جبر، تعامل المسلمین مع المعالم الاثریه اثناء الفتوحات الاسلامیه (حتی عام ۱۳۲ هـ) (پایان‌نامه)، قم، ۱۳۸۹ ش.
۱۲. سجادی، سید عبدالقیوم، طالبان؛ دین و حکومت، علوم سیاسی، ش ۱، ۱۳۷۷ ش.
۱۳. صدری، غلام‌حسین و دیگران، فرهنگ‌نامه فارسی واژگان و اعلام، ج ۱، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۱۴. عارفی، محمد اکرم، مبانی مذهبی و قومی طالبان، علوم سیاسی، ش ۴، بهار ۱۳۷۸ ش.
۱۵. عصمت الهی، محمدهاشم و دیگران، جریان پرشتاب طالبان، الهدی، [بیجا]،

- ۱۳۷۸ ش.
۱۶. علوی، سید محمدرضا، حدیث رکن چهارم، فصلنامه طرح نو، سال چهارم و پنجم، ش ۱۷-۱۶، ۱۳۸۷ ش.
۱۷. فرزانه، احمدشاه، افغانستان از حکومت مجاهدین تا سقوط طالبان، آهنگ قلم، مشهد، ۱۳۸۹ ش.
۱۸. قراگوزلو، محمد، ظهور و سقوط بنیادگرایی (افغانستان)، قصیده‌سرا، [بیجا] ۱۳۸۶ ش.
۱۹. کریمی حاجی خادمی، مازیار، طالبان؛ خاستگاه و مبانی فکری، انتشارات کانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۹۲ ش.
۲۰. مارسدن، پیتر، طالبان، جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان، کاظم فیروزمند، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۲۱. مؤده، وحید، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، نشر نی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۲۲. موثقی، سید احمد، جنبش‌های اسلامی معاصر، سمت، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۲۳. ناصری داوودی، عبدالمجید، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۷۹ ش.